

توصیف طریقه شکایت

(آیا توصیف اعاده دادرسی به فرجام‌خواهی میسر است؟)

بهنام شکوهی مشهدی*

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۲۴

تاریخ: ۱۳۹۳/۰۱/۳۱

مرجع رسیدگی‌کننده بدوی: شعبه ششم دادگاه عمومی همدان

مرجع تجدیدنظر: شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان

مرجع فرجام‌خواهی: شعبه سوم دیوان عالی کشور

خواسته: صدور حکم به حجر

وقایع پرونده

بانو «ز.م.» از دادسرای عمومی همدان درخواست رسیدگی و صدور حکم به حجر همسرش آقای «م.الف» را به علت جنون ادواری و استرس نموده است. موضوع به شعبه ششم دادگاه عمومی همدان ارجاع می‌شود و این دادگاه به لحاظ عدم ارائه دلیل مثبت حجر، حکم به رد درخواست خواهان (فرجام‌خواه) صادر کرده است. حکم مزبور مورد تجدیدنظرخواهی خواهان قرار می‌گیرد اما در این رسیدگی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان، اعتراض را موجه تلقی نموده و طی دادنامه شماره ۱۲۸۸۰۱۶۴۰۱۱۶۴۷۸۱۰۹۹۷۸ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۰۲ با استناد به نظریه پزشکی قانونی مبنی بر ابتلای آقای «م.الف» به جنون ادواری، حکم به حجر مشارالیه از تاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۰۱ صادر می‌نماید. بانو «ز.م.» در تاریخ ۱۳۹۲/۰۲/۲۴ به دادنامه یادشده تحت عنوان اعاده دادرسی اعتراض نموده بدین لحاظ که همسر ایشان از سال ۱۳۶۵ دارای جنون ادواری بوده و از این رو، اصلاح تاریخ حجر را

خواستار گردیده است. در پی این اعتراض، شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر طی دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۸۱۱۶۴۰۰۱۹۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۲/۲۶ بیان داشته است صرف نظر از این که اعتراض تقدیمی منطبق با هیچ کدام از جهات مصرح در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی نمی باشد از این جهت که آقای «م.الف» از تاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۰۱ به موجب حکم دادگاه محجور بوده است بنابراین اقامه دعوی مستقیماً علیه محجور مسموع نیست قرار عدم استماع دعوی را صادر کرده است. پس از ابلاغ این رأی، بانو «ز.م.» به لحاظ مدارکی دال بر اختلال مشاعر و استرس آقای «م.الف» درخواست فرجام نموده است. موضوع به شعبه سوم دیوان عالی کشور ارجاع می شود که منجر به صدور دادنامه ذیل شده است:

«۱- تجدیدنظرخواهی از رأی دادگاه بدوی توسط وکیل به وکالت از فرجام خواه صورت گرفته و منتهی به دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۸۱۱۶۴۰۱۲۸۸-۱۳۹۱/۱۲/۰۲ شده است و آن قابل قابل فرجام بوده است لیکن وکیل حق فرجام خواهی نداشته است لذا دادنامه باید به خود تجدیدنظرخواه ابلاغ می شد لیکن به وکیل ابلاغ گردیده است و چون ابلاغ صحیح صورت نگرفته نتیجه رأی صادره به لحاظ عدم ابلاغ به فرجام خواه قطعی نشده بوده است و او حق فرجام خواهی داشته است. طبق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی تنها از احکام قطعی می توان درخواست اعاده دادرسی کرد نتیجه اعتراض به دادنامه غیرقطعی مزبور ولو تحت عنوان اعاده دادرسی صورت بگیرد با توجه به عدم اطلاع عامه از عناوین و اصطلاحات قانونی و دادرسی و اصل رسیدگی عادلانه و حفظ حقوق اصحاب دعوا دادگاه باید آن را فرجام خواهی تلقی و برای رسیدگی به دیوان کشور ارسال می داشت و تلقی دادخواست اعتراض به رأی غیرقطعی به عنوان دادخواست اعاده دادرسی و ورود به آن و تطبیق با ماده ۴۲۶ قانون یادشده وجاهت قانونی نداشته است ... در مورد عدم امکان تقدیم دادخواست علیه فرجام خوانده به لحاظ این که محجور بوده و فاقد اهلیت است خلاف قانون است ... ۲- عمده اعتراض فرجام خواه صرف نظر از حصر پس از صدور دادنامه تجدیدنظر به تاریخ حدوث آن است رأی صادره در این مورد هم مواجه با اشکال است زیرا مدارک پزشکی متعدد تسلیم شده ... علی هذا مستنداً به موارد فوق الذکر و بندهای ۳ و ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۸۱۱۶۴۰۰۱۹۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۲/۲۶ و

نیز دادنامه شماره ۱۲۸۸/۱۶۴۰۹۹۷۸۱۱۶۴۰ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۰۲ در قسمت راجع به تاریخ حدوث حجر نقض و رسیدگی بعدی ... به دادگاه صادرکننده رأی و یا شعبه قائم مقام قانونی آن ارجاع می‌شود.

در این نوشتار به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش هستیم که آیا توصیف اعاده دادرسی به فرجام خواهی میسر و امکان پذیر است یا خیر؟ بدین سان، پیش از ورود در ماهیت و دادن پاسخ به سوال مزبور، بایسته است ابتدا رأی اصداری موصوف از لحاظ اشکال‌های ادبی یا نگارشی مورد بررسی قرار گیرد و در ادامه انواع توصیف طرق شکایت را مطرح تا در نهایت نتیجه مدنظر نگارنده نیز مشخص گردد.

۱. ایرادهای ادبی - نگارشی

وجود ایراد اعم از ادبی - نگارشی در متن آرای صادر شده تاکنون امری معمول بوده است ولی اشاره بدان‌ها، می‌تواند توجه و دقت تنظیم‌کنندگان را افزایش دهد؛ از این رو در راستای روان و سلیس بودن رأی مذکور به برخی از این ایرادها اشاره می‌شود. چنان‌که در متن رأی مورد نقد مشاهده می‌شود در بسیاری موارد جمله با فعل یا علایم نگارشی مناسب پایان داده نشده است یا در برخی از جمله‌ها نیاز بوده که با آوردن ویرگول یا نقطه ویرگول در فهم بهتر عبارت کمک نماید. از سوی دیگر، می‌توان جایگزین فارسی مناسب برای برخی از واژه‌های عربی به کار بست. برای مثال، در آغاز شروع رأی بهتر است عبارت «حسب محتویات پرونده ...» اضافه گردد و به جای «آن قابل فرجام»، عبارت «که این رأی قابل فرجام» آورده شود. همچنین («از این رو» جایگزین «لذا») و («می‌بایست» به جای «باید») آورده شود. بعد از «نگرفته» واژه «است.» و پس از «تلقی» واژه «نمود» و «تواریخ» به «تاریخ‌های» جایگزین شود. در قسمت‌های پایان رأی، پیش و پس از «حجر» عبارت «درخواست حجر از سوی او» نیاز می‌باشد و بعد از «منعکس» فعل «می‌نمود» و به جای عبارت «و کسب نظر کرده و سپس» بهتر است عبارت «و پس از کسب نظر از آن مرجع،» آورده شود.

۲. بررسی و نقد ماهوی

در این قسمت از نوشتار بایسته است ابتدا به این سوال پرداخته شود که توصیف طرق شکایت اصولاً بر عهده کیست؟ و انواع این توصیف‌ها کدام است؟

۱.۲. مقام توصیف‌کننده طرق شکایت

برای رأی اوصافی برشمرده‌اند که یکی از آن‌ها شناساندن نوع شکایت می‌باشد (محسنی، ۱۳۹۶: ۳۲۳). بدین بیان که اگر رأیی صادر شود و قابل شکایت باشد آیا وظیفه دادگاه است که قابلیت شکایت و نوع آن را در رأی توصیف نماید؟ یا اینکه چنین تکلیفی برعهده مقام رسیدگی‌کننده نمی‌باشد؟

در این خصوص همان‌گونه که برخی از استادان بیان نموده‌اند اعلام قابلیت شکایت رأی یا عدم آن «ادامه وضعیت تعیین تکلیف دعوی و صدور حکم به‌نحو خاص است» (محسنی، ۱۳۹۶: ۳۲۶) که در تأیید این مهم به مواد ۳ و ۴ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره شده^۱ و از این رو، به عنوان تکلیف دادگاه شناخته می‌شود؛ چون اگر دادگاه از این امر تخطی نماید برخلاف ماده ۴ قانون مزبور اقدام به صدور حکم به نحو کلی نموده و به دیگر سخن، موضوع مورد اختلاف را تعیین تکلیف نکرده است (زراعت، ۱۳۸۵: ۳۷)؛ بنابراین اعلام موضوع مذکور جزء وظایف ذاتی دادگاه می‌باشد که توصیف وقایع دعوایی نیز به‌شمار می‌آید. پس از اعلام امر مزبور، نوبت به تصریح و مشخص نمودن نوع قابلیت شکایت اعلام شده می‌رسد که اگر بپذیریم اعلام قابلیت شکایت جزو توصیف موضوعات دعوایی است به تبع این مهم، شناسایی نوع شکایت نیز دنباله توصیف وقایع مزبور و تکلیف دادگاه است چه اگر دادگاه به قابلیت شکایت رأی تصریح کند اما اشارت به نوع شکایت از رأی ننماید، گذشته از کامل نبودن این قابلیت، حداقل با اراده مقنن مبنی بر اعلام شیوه‌های طرق عادی شکایت که در مواد ۳۰۵ و ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۲۶ و ۲۷ قانون شوراها اختلاف آمده است متعارض می‌نماید. بدین‌سان پس از مشخص شدن مقام صالح و مکلف در تعیین نوع شکایت، به بررسی مختصر انواع توصیف در این راستا می‌پردازیم.

۱. چنین استدلال شده است که وقتی دعوایی در دادگاه مطرح می‌شود و دادگاه با برگزاری جلسات و رعایت تشریفات دادرسی و بررسی ادله طرفین قصد صدور حکم به نحو مقتضی را دارد. تشخیص این امر که حکم موضوعات دعوایی طرفین اصولاً قابل شکایت می‌باشد یا خیر، از وظایف دادگاه است و چنان‌چه این موضوع را در رأی تصریح ننماید بدان معناست که نسبت به آن موضوع تعیین تکلیف نکرده و به عبارت دیگر، حکمی کلی صادر کرده است.

۲.۲. انواع توصیف طرق شکایت

توصیف بر مبنای طرق شکایت به دسته‌های متفاوتی تقسیم می‌شود چه این طرق اعم از عادی و فوق‌العاده است و بر این بنیان، توصیف آن‌ها نیز متعدد.

۱.۲.۲. توصیف میان طرق عادی شکایت

منظور از این نوع توصیف آن است چنانچه رأی صادر شود و قابلیت واخواهی و تجدیدنظرخواهی داشته باشد حال اگر متقاضی عنوان شکایت یا اعتراض خود را برای مثال تجدیدنظرخواهی در مهلت و واخواهی قرار دهد یا این‌که در مهلت تجدیدنظرخواهی، دادخواست و واخواهی تقدیم نماید تکلیف چیست؟

در این خصوص اختلاف نظرهایی دیده می‌شود. آرای از شعب دادگاه‌ها صادر شده مبنی بر این‌که هرکدام از طرق شکایت از آراء، حق معترض بوده و دادگاه باید مطابق با درخواست تقدیمی اقدام نماید. برای مثال قضات دادگاه حقوقی دو تهران در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۰ اظهار نظر کرده‌اند: «خواست و عنوان دعوی مناط اعتبار است؛ لذا چنانچه محکوم‌علیه به‌عنوان تجدیدنظر یا پژوهش‌خواهی به دادگاه حقوقی یک دادخواست بدهد، نمی‌توان به استدلال این‌که رأی بدوی غیابی بوده، دادخواست تقدیمی را و واخواهی تلقی ... (نمود)» (زرعت، ۱۳۸۵: ۹۸۳). نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه در این باره چندان قاطع نیست.^۱ برخی از نویسندگان،

۱. نظریه شماره ۷/۹۳/۱۰۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۴/۳۱: «سؤال: با احترام؛ مستنبت از مبحث چهارم از فصل یازدهم آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مبحث و واخواهی بین دادگاه‌های بدوی و محاکم تجدیدنظر در خصوص اینکه اگر در مهلت و واخواهی، و خواه بدون اشاره به و واخواهی و اسقاط آن و با استفاده از عنوان تجدیدنظرخواهی و پرداخت هزینه دادرسی دادخواست خود را خطاب به دادگاه‌های تجدیدنظر تحریر و از ناحیه دادگاه‌های تجدیدنظر به واسطه اینکه مهلت و واخواهی منقضی نشده و حق و واخواهی همچنان به قوت خود باقی است و اشاره‌ای به اسقاط و واخواهی نشده، پرونده را جهت رسیدگی به و واخواهی به محاکم بدوی اعاده نمایند، تکلیف چیست؟ با توجه به اختلاف نظر پیش‌آمده تقاضا دارد در این خصوص نظریه مشورتی ارائه فرمایید.

پاسخ: تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی در مهلت و واخواهی به معنای انصراف از و واخواهی است، مگر آن‌که خلاف آن احراز شود؛ بنابراین در فرض سؤال بلافاصله پس از تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی، نسبت به تبادل لویح و ارسال آن به دادگاه تجدیدنظر اقدام می‌شود. اگر دادگاه تجدیدنظر، دادخواست تقدیمی را و واخواهی احراز نماید، برابر نظر آن مرجع، دادگاه بدوی باید نسبت به و واخواهی رسیدگی کند».

اسقاط حق واخواهی را به لحاظ عدم پیش‌بینی آن در قانون، نپذیرفته‌اند و بر این باور هستند طرق اعتراضی که مهلت آن‌ها پس از انقضای مهلت شکایت دیگر شروع می‌شود با انقضای مهلت شکایت قبلی امکان ایجاد شکایت بعدی فراهم می‌شود (حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۶۸). برخی استادان نیز با توجه به ملاک تبصره ۳ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست تجدیدنظرخواهی تقدیم‌شده در مهلت واخواهی را واخواهی شمرده‌اند^۱ و نظر مشورتی اداره حقوقی نیز بر همین بنیان صادر گردیده است. چکیده رأی شعبه ۳۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در این خصوص چنین است «در صورتی که در مهلت واخواهی نسبت به حکمی تجدیدنظرخواهی شود، هر چند که در حکم بدوی به حضوری و قابل تجدیدنظر بودن تصریح شده باشد، با توجه به آن‌که رأی در اصل غیابی و قابل واخواهی بوده، امکان رسیدگی تجدیدنظر فراهم نیست و دادخواست تجدیدنظر در حکم واخواهی تلقی می‌شود و برای رسیدگی واخواهی به دادگاه بدوی عودت می‌گردد»^۲. از طرف دیگر، چنان‌چه به مبانی و دلایل رأی مورد نقد در این نوشتار که در راستای توصیف طرق فوق‌العاده شکایت صادر گردیده است توجه شود موجه و منطقی بودن راه‌حل اخیر را روشن می‌سازد^۳.

۲.۲.۲. توصیف میان طرق عادی و فوق‌العاده شکایت

منظور از این نوع توصیف آن است که رأیی صادر می‌گردد و قابلیت طرق عادی و فوق‌العاده شکایت را دارد. برای مثال، حکمی از دادگاه نخستین در باب دعوی مالی با خواسته بیش از ۲۰ میلیون ریال اصدار می‌یابد که هم قابلیت تجدیدنظرخواهی دارد و هم با پایان مهلت تجدیدنظرخواهی در صورت عدم درخواست تجدیدنظر، قابلیت فرجام نیز خواهد داشت یا این‌که رأیی دال بر ثلث یا

۱. عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد دوم، (تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۷)، ص ۲۹۴.

۲. دادنامه شماره: ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۳۳۰۰۰۶۲ مورخ ۱۳۹۲/۰۱/۳۱ صادره از شعبه ۳۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

۳. شایان ذکر است چنان‌چه شخصی آگاهانه در فرجه واخواهی اقدام به تجدیدنظرخواهی نماید و عملاً حق خود را نسبت به طریقه دیگر شکایت اسقاط نماید، مرجع رسیدگی‌کننده نمی‌تواند در عنوان شکایت تغییر دهد؛ که این نظر نیز طرفداران و مخالفانی دارد.

حبس یا تولیت به صورت غیابی صادر می‌گردد که قابلیت هر سه نوع شکایت با لحاظ نکته قبل را دارا است. حال، اگر متقاضی در مهلت طرق عادی شکایت اقدام به تقدیم دادخواست شکایت فوق‌العاده نماید تکلیف چیست؟

در راستای پاسخ به سوال مذکور مطابق رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹، تا زمانی که طریق عادی رسیدگی باز باشد مجالی برای ورود در مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست،^۱ بنابراین چنانچه حکمی صادر شود که مهلت‌های واخواهی و تجدیدنظرخواهی نسبت بدان منقضی نشده باشد، نمی‌توان نسبت به رسیدگی طرق فوق‌العاده اقدام نمود. بر همین بنیاد، رأی صادره از شعبه ۵ دیوان عالی کشور نیز تقدیم دادخواست فرجام‌خواهی در مهلت ۲۰ روز مقرر برای تجدیدنظرخواهی را به لحاظ بقای مهلت برای تجدیدنظرخواهی و با عنایت به امره بودن قانون آیین دادرسی مدنی و قواعد آن،^۲ به عنوان تجدیدنظرخواهی تلقی نموده است.^۳ در مقابل، سوال این است که اگر دادخواست واخواهی یا تجدیدنظرخواهی در مهلت فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی تقدیم شود در این فرض تکلیف کدام است. برخی از نویسندگان بیان داشته‌اند چون حکم تبصره ۳ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی مبتنی بر ارفاق به محکوم‌علیه غایب است و از طرفی به لحاظ این‌که تجدیدنظرخواهی مرحله دوم دادرسی است و اصحاب دعوی نباید از این حق محروم شوند و با توجه به عدم تصریح مقنن بر تلقی نمودن دادخواست واخواهی یا

۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۰۸/۱۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور: «نظر به این‌که مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به این‌که دادنامه غیابی، حکم غیرقطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت واخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی و جهات قانونی ندارد. بنا به مراتب حکم شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء اعضاء هیئت عمومی دیوان عالی کشور و تأیید می‌شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.»

۲. البته گفتنی است که استناد به امره بودن قواعد آیین دادرسی به معنای عدم قابلیت اسقاط حق تجدیدنظرخواهی نیست؛ از این رو مطلق این استدلال می‌تواند قابل ایراد باشد.

۳. دادنامه شماره ۹۱۰۹۶۷۰۹۰۸۹۰۰۵۹۵ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۰۴ صادره از شعبه پنجم دیوان عالی کشور.

تجدیدنظر به عنوان فرجام یا اعاده دادرسی، از این رو حکم تبصره مذکور قابل تسری به فرض سوال فوق نمی‌باشد (حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۶۵). این نظر آن چنان‌که می‌بایست موافق با اصول دادرسی و حفظ حقوق اصحاب دعوی نمی‌باشد چراکه اگر شخصی با عدم اطلاع از انتخاب دقیق عنوان شکایت، عنوان دادخواست اعتراض خود را اشتباه ذکر نماید، آیا عدم تعیین عنوان دقیق شکایت و به تبع آن عدم رسیدگی به اعتراض متقاضی با اصل رسیدگی عادلانه و حفظ حقوق اصحاب دعوی هماهنگ است؟ در تبصره فوق، مقنن به صورت مطلق تقدیم دادخواست خارج از مهلت (واخواهی) و بدون عذر موجه را قابل رسیدگی در مرحله تجدیدنظر دانسته است و حتی برخی از استادان از اطلاق تبصره مزبور استفاده نموده و تقدیم دادخواست خارج از مهلت وخواهی (در مهلت تجدیدنظر) به ادعای عذر موجه و یا حتی عدم آگاهی از مفاد حکم غیابی (در صورت ابلاغ قانونی) که به علت عدم پذیرش ادعاهای فوق از سوی دادگاه منجر به صدور و قطعیت قرار رد دادخواست وخواهی شده باشد را تجدیدنظرخواهی شمرده‌اند (شمس، ۱۳۸۷: ۲۹۳-۲۹۴) و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد از ملاک تبصره مزبور در جهت فرض مخالف مندرج در همان تبصره استفاده نموده‌اند. بدین‌سان، اگر حکم مزبور دارای خصوصیت ویژه‌ای بود می‌بایست تنها در موضع نص آن را اجرا کرد، در حالی‌که چنین تفسیری مطابق با «اصول دادرسی عادلانه» و «عدم اطلاع عامه از عناوین دادرسی» نیست.

۳.۲.۲. توصیف میان طرق فوق‌العاده شکایت

در رابطه با این نوع توصیف برخلاف توصیف‌های قبل تاکنون رأیی از دیوان عالی کشور صادر نشده است از این رو، رأی اصداری مورد نقد موضوع نوشتار حاضر از این جهت حائز اهمیت می‌باشد که اعاده دادرسی متقاضی را فرجام‌خواهی تلقی نموده و به دیگر سخن، توصیف بین طرق فوق‌العاده شکایت صورت گرفته است. بدین‌سان، منظور از این توصیف آن است که اگر رأیی قابلیت شکایت حداقل دو نوع از طرق فوق‌العاده را داشته باشد چنان‌چه متقاضی عنوان شکایت خود را به جای فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی قرار دهد یا برعکس، دادگاه مکلف است صرف‌نظر از عنوان انتخاب‌شده توسط متقاضی، عنوان صحیح و مطابق با مقررات را برگزیند و وفق قانون بدان رسیدگی نماید. با توجه به مراتب فوق، مبانی و استدلال

شعبه محترم دیوان عالی کشور را در راستای اتخاذ توصیف فوق می‌آوریم.

مقرر گردیده است «... تنها از احکام قطعی می‌توان درخواست اعاده دادرسی کرد. نتیجه اعتراض به دادنامه غیرقطعی مزبور ولو تحت عنوان اعاده دادرسی صورت بگیرد با توجه به «عدم اطلاع عامه از عناوین» و «اصطلاحات قانونی» و «دادرسی» و «اصل رسیدگی عادلانه» و «حفظ حقوق اصحاب دعوا» دادگاه باید آن را فرجام‌خواهی تلقی و برای رسیدگی به دیوان کشور ارسال می‌داشت و تلقی دادخواست اعتراض به رأی غیرقطعی به عنوان دادخواست اعاده دادرسی و ورود به آن و تطبیق با ماده ۴۲۶ قانون یادشده و جهت قانونی نداشته است...». مبانی رأی اصداری همان‌گونه ملاحظه می‌شود چنان از استحکام و منطق قوی برخوردار است که حفظ حقوق اصحاب دعوی در سایه رسیدگی عادلانه با رعایت اصول و مقررات از جمله پذیرش توصیف فوق رعایت خواهد گردید. این رأی نیز متأثر از رأی صادره از شعبه ۵ دیوان عالی کشور در خصوص توصیف میان طرق عادی و فوق‌العاده بوده است که پیش‌تر از آن سخن رفت؛ بدین بیان که در رأی اخیر شعبه محترم دیوان در مهلت تجدیدنظرخواهی به بقای این طریق نظر داده و درخواست فرجام در مهلت تجدیدنظر را تجدیدنظرخواهی تلقی کرده است؛ زیرا با توجه به رأی وحدت رویه مذکور در صورت باز بودن طرق عادی نمی‌توان وارد رسیدگی طرق فوق‌العاده شد. در رأی مورد نقد نیز شعبه سوم دیوان عالی مقرر داشته است چون رأی قابلیت فرجام داشته اما وکیل محکوم‌علیه حق دخالت در این مرحله را نداشته و به رغم این موضوع، رأی به ایشان ابلاغ گردیده است این ابلاغ صحیحاً صورت نگرفته پس رأی قطعی نبوده و محکوم‌علیه همچنان دارای حق فرجام بوده است، به عبارتی نظر به بقای حق فرجام وی داده است و دادخواست اعاده دادرسی تقدیمی از طرف او گویا اعمال فرجام‌خواهی بوده است. اما ایراد مهمی که ممکن است به این مبنای توصیف گرفته شود این است که هرچند در رأی مورد نقد، ابلاغ رأی تجدیدنظر به وکیل فاقد سمت در مرحله فرجام را نادرست و باطل دانسته است اما به لحاظ طریقیقت داشتن ابلاغ، چون بانو «ز.م» خود اقدام به اعاده دادرسی نموده است بدین‌سان مسلم می‌باشد که وی از مفاد رأی مطلع بوده و به صرف احراز اطلاع مخاطب، رأی ابلاغ شده محسوب است و به تبع این مهم می‌توان این‌گونه بیان داشت که حداقل از زمان

تقدیم درخواست اعاده دادرسی فرصت فرجام‌خواهی داشته است. درخصوص قسمت اخیر ایراد مزبور شاید بتوان چنین گفت که ممکن است شعبه محترم دیوان، اصل «بهره‌مندی از مهلت پس از ابلاغ» را نیز مدنظر داشته است. از سوی دیگر، به رغم توجه به حفظ حقوق اصحاب دعوی و رعایت اصل رسیدگی عادلانه در این رأی، استفاده از واژه «قطعی» چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در رأی مزبور آمده است «... و آن (رأی) قابل فرجام بوده است لیکن وکیل حق فرجام‌خواهی نداشته است لذا دادنامه باید به خود تجدیدنظر خواه ابلاغ می‌شد لیکن به وکیل ابلاغ گردیده است و چون ابلاغ صحیح صورت نگرفته نتیجه رأی صادره به لحاظ عدم ابلاغ به فرجام‌خواه قطعی نشده بوده است و او حق فرجام‌خواهی داشته است. طبق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی تنها از احکام قطعی می‌توان درخواست اعاده دادرسی کرد...»؛ همان‌گونه که ملاحظه می‌شود رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر که قابلیت فرجام داشته را غیرقطعی اعلام نموده است. دو فرض برای استفاده از این واژه متصور است: یا این‌که اشتباه سهوی یا قلمی بوده بدین بیان که به جای به کار بردن اصطلاح «نهایی» از واژه «قطعی» استفاده نموده که صرفاً ایرادی نگارشی بدان وارد است، اما اگر نظر بر غیرقطعی بودن رأی قابل فرجام داشته که این تعبیر محل مناقشه است؛ زیرا به محض این‌که دادگاه تجدیدنظر اقدام به صدور رأی نمود حسب مورد قابلیت وخواهی یا قطعی بودن آن ایجاد می‌گردد و تحقق این موارد نیازی به ابلاغ ندارد. البته باید این امر را مدنظر داشت که گرچه فرجام‌پذیر بودن رأی، مانع از قطعیت آن نیست اما در مواردی قانون‌گذار حکمی را قابل اجرا می‌داند که نهایی باشد و به دیگر سخن، حکم قطعی قابل فرجام را غیرقابل اجرا دانسته است نه این‌که حکم قابل فرجام (غیرنهایی)، غیرقطعی باشد. برای مثال می‌توان به ماده ۲۲ قانون ثبت و ماده ۳۲ قانون حمایت خانواده (در رابطه با اجرای صیغه درخصوص حکم طلاق) اشاره نمود (شمس، ۱۳۹۷: ۴۶۸). شاید استعمال واژه قطعی در این رأی به لحاظ غیرقابلیت اجرای آن بوده است. اما از سوی دیگر، استدلال شعبه محترم که مقرر داشته «... طبق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی تنها از احکام قطعی می‌توان درخواست اعاده دادرسی کرد...» احتمال مخالف و فرض دوم را تقویت می‌نماید. به نظر می‌رسد این عبارت، دیدگاه توصیف بین طرق عادی و فوق‌العاده مدنظر شعبه

محترم بوده زیرا نهایی نبودن رأی مزبور را غیرقطعی دانسته است. به هر تقدیر، هرکدام از این فروض را که در نظر بگیریم به کار بردن اصطلاح «قطعی» واجد ایراد می‌باشد. با این وجود، هرچند به کار بردن واژه قطعی و مبنا قرار دادن آن برای توصیف فوق محل اشکال است اما همان‌گونه که اشاره رفت شعبه محترم دیوان تعیین نوع شکایت را از وظایف دادگاه دانسته و بر همین اساس، اقدام به توصیف نموده است.

نتیجه

بر پایه تحلیل‌های صورت گرفته در این نوشتار، رأی صادره از شعبه سوم دیوان عالی کشور به رغم وجود ایرادهای نگارشی و همچنین به کار بردن اصطلاح «قطعی»، مورد تأیید می‌باشد. این رأی از آن جهت واجد اهمیت است که اعاده دادرسی متقاضی را فرجام‌خواهی تلقی نموده که این موضوع تاکنون در آرای اصداری از شعب دیوان عالی کشور سابقه نداشته است؛ درحالی‌که در خصوص توصیف بین طرق عادی و توصیف میان طرق عادی و فوق‌العاده افزون بر رأی وحدت رویه، شعب دیوان عالی کشور نیز آرای صادر نموده‌اند. مبانی اتخاذ شده در رأی مزبور («عدم اطلاع عامه از عناوین» و «اصطلاحات قانونی» و «دادرسی» و «اصل رسیدگی عادلانه» و «حفظ حقوق اصحاب دعوی») به درستی در راستای رسیدگی عادلانه اتخاذ و اصدار یافته است؛ زیرا نفس تقدیم اعتراض واجد اثر و اهمیت می‌باشد چه توصیف طرق شکایت همان‌گونه که گفتیم جزء وظایف ذاتی دادگاه است. از سویی، توصیف بین طرق عادی شکایت از خصوصیت ویژه‌ای برخوردار نیست تا بگوییم ملاک حکم تبصره ۳ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی قابل تسری به سایر موارد نیست. اگر به علت صدور آن آرا توجه شود خواهیم دید که «حفظ حقوق اصحاب دعوی» و «رعایت دادرسی عادلانه» مهم‌ترین مبنا بوده است. از این رو، استفاده از این ملاک در توصیف بین طرق فوق‌العاده در راستای مبنا می‌مزبور خواهد بود که این‌که استدلال شعبه سوم دیوان نیز به روشنی گویای تأمین اهداف مذکور می‌باشد.

منابع

- حسن‌زاده، مهدی (۱۳۹۷)، «شکایت از آرای مدنی در خارج از مهلت قانونی»، *مجله حقوق خصوصی*، دوره ۱۵، شماره ۲.
- زراعت، عباس (۱۳۸۵)، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران*، چاپ سوم تهران: نشر خط سوم.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۷)، *اجرای احکام مدنی*، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، *آیین دادرسی مدنی*، دوره پیشرفته، جلد ۳، چاپ ۱۶، تهران: انتشارات دراک.
- محسنی، حسن (۱۳۹۶)، «توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت (با نگاهی تطبیقی)»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، دوره ۸، شماره ۱.